

خطی، فهرست شده
۲۲۵۲

۲۲۵۲

بازدید شد
۱۳۶۱

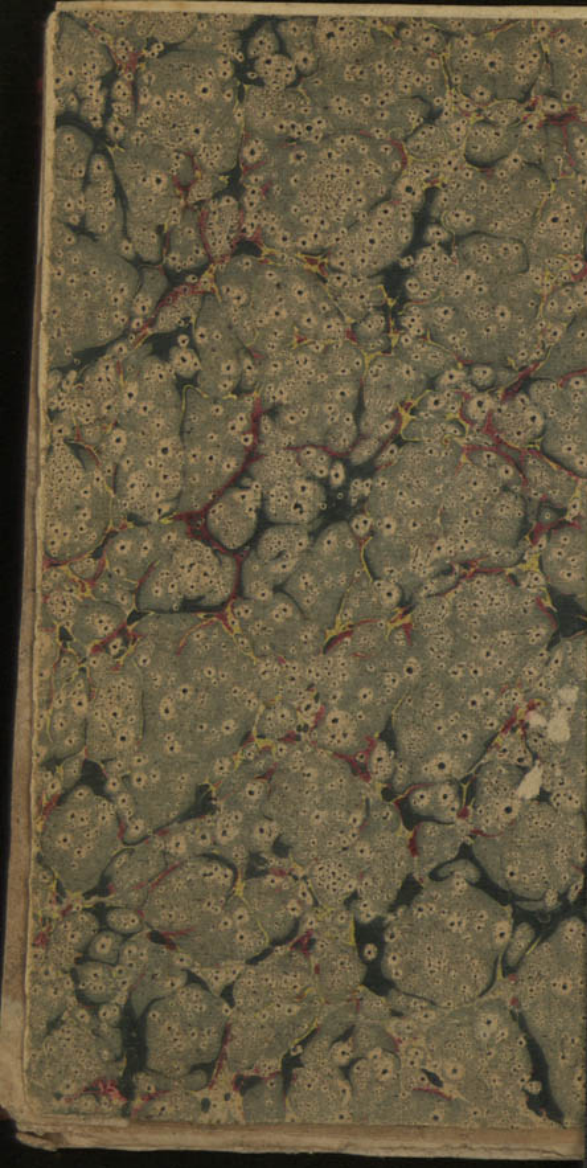
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

موضوع: تاریخ

مؤلف: ...

شماره دفتر: ۲۲۲۹۱

۱۱۱۷۵



بازرسی شد
۶-۳۲



دین از صفی (۲۳۶) و (۲۶۴) و (۲۸۴)
 و از قبر و بیه صبیحی (۳) و (۴) - (۵) و (۶)
 - (۷) و (۸) - (۵۳) و (۵۴) - (۵۵) و (۵۸)
 - (۵۹) و (۸۰) - (۲۲۹) و (۲۴۰) -
 (۲۸۵) و (۲۸۶) آن دره است

امید است هر گاه که صاحب مضمون که هر شش و قدر در آن
 محذوم مطاع معظم و شش معزز و کام حضرت اقای عزیز صلی الله علیه و آله
 انوار و ضیاء و افاض و نوره فیح کا لا سراخ کرده و ذریع کانی است
 آرنده حجت با صلاح و تکمیل آن گمانند حیف که در جهت خلا در اقی
 به وجه قیام حیران نیست ؟ زیرا از سینه آن یک دراز است به بدست
 حق شریف بوده و اکتی در خورشیدی بدین گونه است و این صفت در
 صنعت و تعلق (یا) (نام) (نام) تعلق از این جهت که نیکو کار
 بر ذکی با (نسخ) داشته و نام بدین سبب در ماهار امان است

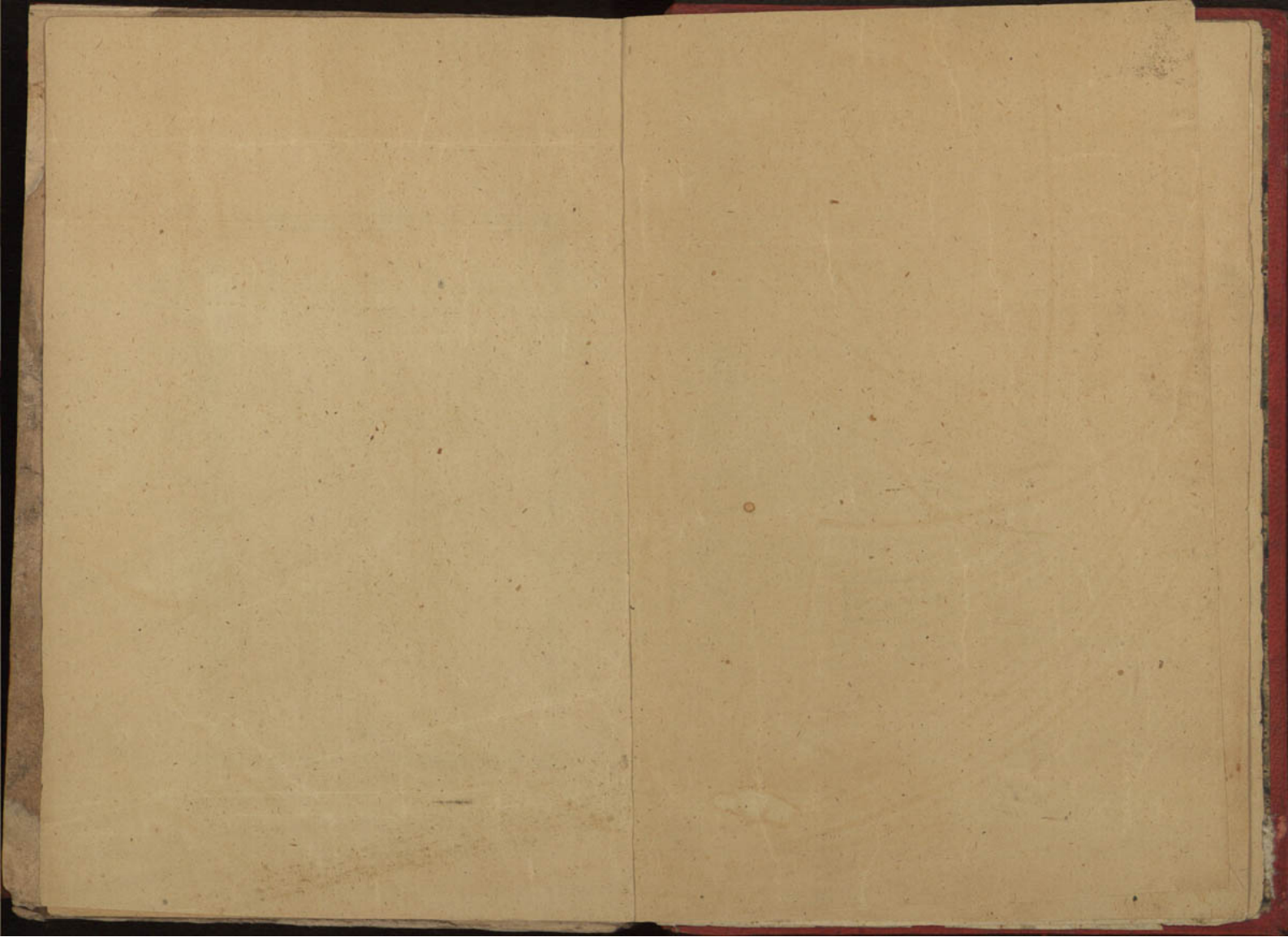
عجب نکوف یک بیت دین که هر وقتش بلفظ و معنی و خطا از یک صد مرتبه
 هر گز نیست بر پنج جوینیت بر ساری جوینایت بر صورت جوینایت بر کوه
 بر کوه از و شکسته بی افروخته ز آبجواری لفظ جوینایت جوینایت
 معنی جوینایت زندگانه خواست و صفت کم خطن را فرود آمدن خط
 دیده دو دوات افش در این صفت به قرینه نام باشد بر کوه
 گرانها در درون جوینایت لفظ خورده و از صدمات لفظ
 بهره برده بر و در بر سر لانه اولی کبیده و بعضی از لانه اولی
 در صفا که خورشید برنی در صفا یعنی پس برین شده و باره
 بیعت و شرفین مرتب گردیده اینک بنده نگاهارنده
 ساطع و مقدم و مؤخر آنرا و قیام با در اوست سینه :-
 آنچه منقص است و باید تصور گردد صفت (۲)
 (۴) - (۸) - (۵۳) - (۲۴۴) - (۲۶۵)
 - (۱۷۴) - (۲۳۷) - (۱۷۵) - (۲۳۸)
 دور است پس از صفی (۸۱) و (۲۴۱)

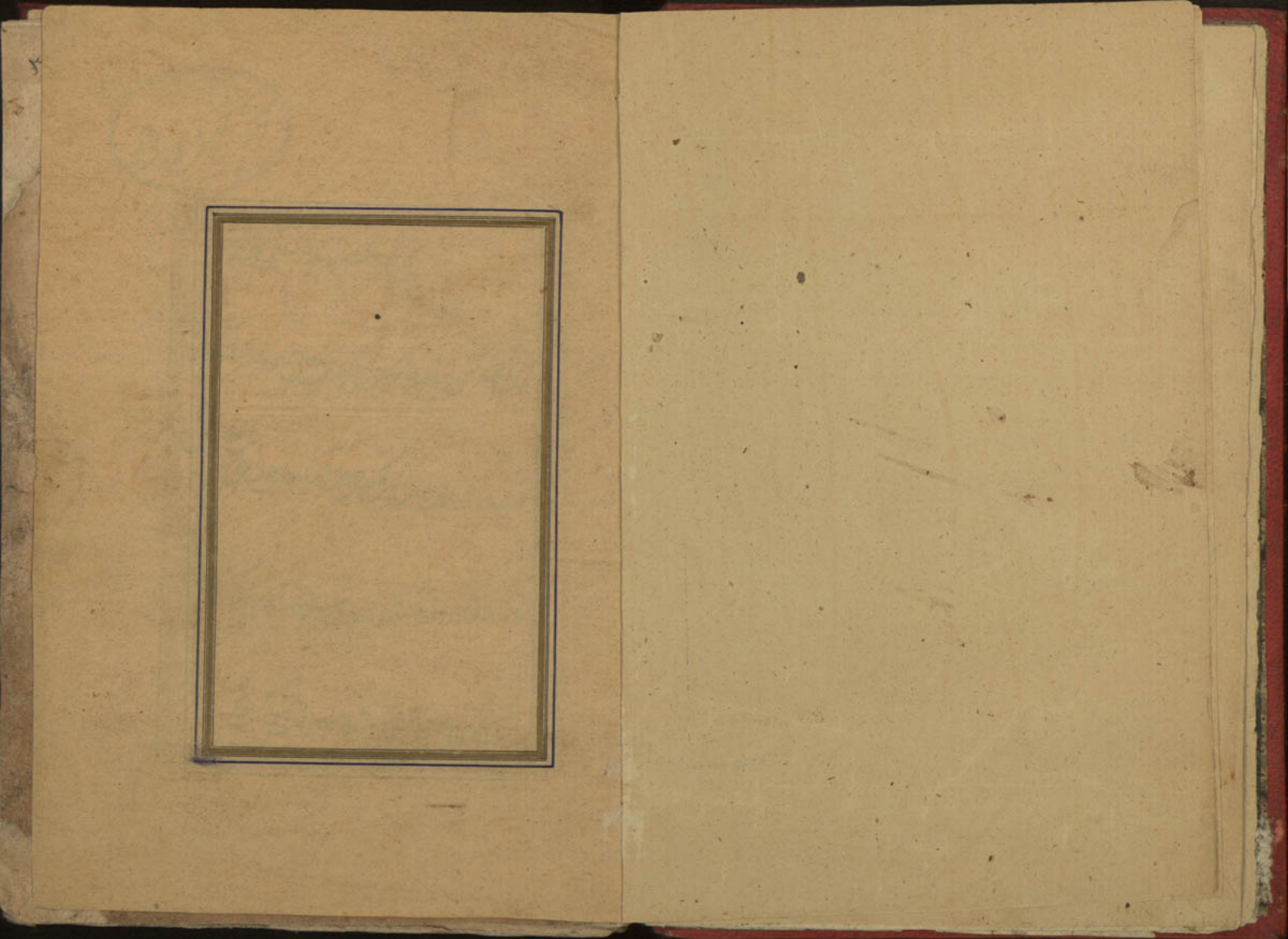
دو وضع این علم خواهد تاج سلطنت است بعد از وی خواهد عبدالمجید اصلاح
در آن کرده و نیزه فتوی در آورده است و آن در بزرگوار خواهد چنان
در این خط باید و مایه را جای گشته هر میر درستیق باستوار است نیزه
در نسخ و در دیس در گشته یک دیگر از آن تید قوی بخند این خط
و علم شیخ ایر محمد نزل این شرح و محمد باج نام معروف میگرد
از جانب ایر محمد کرکان بعد از آن ملک فرخ سلطان مصر در علم
قریب است و از علوم که هر چهار بوده است

درین کتاب بدیع هر در حقیقت شایسته که در کتاب
باشند و فرزند و از این جهت شاید هر بعد از کلمت شیخ در این
درب کلمت باید بدل محتمل است خود قطعا بر نظر پدرش در علم
آنگاه که علم یک از دهران و دستوران در بارهای خوبان
تالیف تصنیف یافت و به کتاب رباع جزوه در
کتاب البیاع بغداد - تهران - ۱۱۸۴

بسم الله الرحمن الرحیم

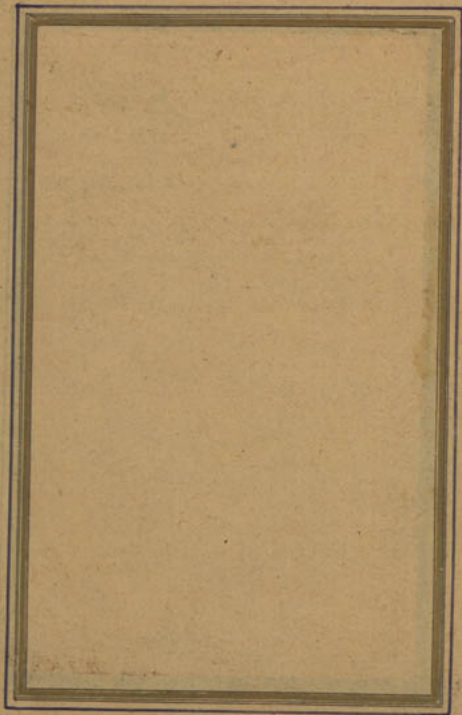
174-4036





مجلس سزای بی

ع حاله مقدره کمال مال الحاکم
پیکر افروخته و منی از غلظت و لجن و باطن خنک و کف و لجن و کف و لجن
منقطه اش در سینه که مگر در کف آید تا ظهور در کف کسان
خانه طمشا لا عفو و صفا و عفو و صفا و عفو و صفا و عفو و صفا
عاطر العود و العود و العود و العود و العود و العود و العود و العود



بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب في شرح...

شرح اسم حول...

هذا الكتاب...

هذا الكتاب...

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتاح اخلاص...

هذا الكتاب...

هذا الكتاب...

هذا الكتاب...

بصحة المطاوع **فلان** بمولده **عالم** **الترتيا**

عالم **محمد** **طه** **شاه** **بولدا** **الخط** **مر** **شاه** **عالم** **طه** **عالم** **السلام**

بجس **فيل** **عالم** **السلام** **والمقتضا** **الغبار** **اللسان**

لكه **لبراع** **رسالة** **سنة** **البحر** **طال** **له** **مستور** **البحر**

ممولر **فزينر** **عابره** **ومر** **لسان** **بال** **ديكر** **مار** **لغة** **مستور**

زندا **يا** **بهر** **كوي** **كوي** **سما** **مساحد** **فر** **الغلام** **الطاهر**

يام **طلوق** **فر** **بها** **الخط** **لام** **بجز** **العيمان**

القول **فلان** **مخوش** **في** **وصح** **كر** **رسلان** **بال** **والمقتضا** **الغبار** **اللسان**

باب **٢** **وصف** **الملاح**

فون **مركام** **ببر** **خبر** **باص** **رفعي** **قصم** **م** **والمقتضا** **الغبار** **اللسان**

لی سیم سجده لاری اقامتی بقدره ^{سجده} لاری لوی بکن ^{سجده}
 سلام عرض کن فی سیم بال شاک ^{سجده} بلان دیار لجام تمام ^{سجده}
 وکیل اشک و شیش کشته ^{سجده} در فزون خورشید ^{سجده}
 زده فیضی تاملت قول و قمار ^{سجده} دعا و صبر محض ^{سجده}
 نیم که خنده ز لامل ^{سجده} و لری کشم ^{سجده} لری ^{سجده}

خلد الله تعالی سلطانة و ملافاص علی العالمین علی و لخصا ^{سجده}
 علی الخافیه ^{سجده} صحتة خلد الله تعالی ^{سجده} عاظم ^{سجده}
 کاف ^{سجده} کانه ^{سجده} لاه الله ^{سجده} ملافاص ^{سجده} علی ^{سجده} خلد الله تعالی ^{سجده}
 معمار ^{سجده} لعل ^{سجده} انصار ^{سجده} فیر ^{سجده} انصار ^{سجده} انصار ^{سجده}
 نصر ^{سجده} خلد الله ^{سجده} لاری ^{سجده} و نعل ^{سجده} شار ^{سجده} خلد الله ^{سجده} ملافاص ^{سجده}

از قول مصداق کمالی است که در کتب قدما
 آمده است که هر که در این راه
 توفیق یابد در اقطاب با وجود محبت
 و تعلق با حق تعالی و کمال است
 هر که در این راه توفیق یابد
 در اقطاب با وجود محبت و تعلق
 با حق تعالی و کمال است
 هر که در این راه توفیق یابد
 در اقطاب با وجود محبت و تعلق
 با حق تعالی و کمال است

نخله لولا ان كان وضاعا لقتلن مملكتهم
 زواله قوت مملکتهم نظریه قوت
 مملکتهم نظریه قوت مملکتهم
 مملکتهم نظریه قوت مملکتهم
 مملکتهم نظریه قوت مملکتهم
 مملکتهم نظریه قوت مملکتهم
 مملکتهم نظریه قوت مملکتهم

هر که در این راه توفیق یابد
 در اقطاب با وجود محبت و تعلق
 با حق تعالی و کمال است

بسم الله الرحمن الرحيم
 والشمس على قدر نورها والليل على قدر ظلمتها
 وتارة بعد مولده تارة كالحق ونور كالحق
 للبحر من كل كرسى الله في كل ركنه
 وسلطان على مناره تارة كالحق كرسى الله

سلاوة في حق هذا المرحوم انما قيل فينا على سبيل المثال
 حملا تجلب معاه وهو من نار ربيع وروح قطرة
 تحل في حبه من شجر لوز وعار كوكبه كالحق
 ويارسرونا برضا بطنه وانما نعتنا من روح الله
 تقدره وقصودها كالحق وكلمة نعمه كرسالته

محلا
 محلا

حکایت کماله ایست که در روزی با چند تنه چاه را در میان
 کوهستان خندان جاده را در میان و در هر طرف کوهستان
 هر که از آن راه می‌رفت و در هر طرف کوهستان
 که در آن راه می‌رفت و در هر طرف کوهستان
 که در آن راه می‌رفت و در هر طرف کوهستان

۱۳
 هر که از آن راه می‌رفت و در هر طرف کوهستان
 که در آن راه می‌رفت و در هر طرف کوهستان
 که در آن راه می‌رفت و در هر طرف کوهستان
 که در آن راه می‌رفت و در هر طرف کوهستان

لم تعلموا ان طوفان قسطنطينيه
 و قد استمر في عهده
 ما بين سنة 1094 الى سنة 1122
 و قد استمر في عهده
 ما بين سنة 1122 الى سنة 1170
 و قد استمر في عهده
 ما بين سنة 1170 الى سنة 1204
 و قد استمر في عهده
 ما بين سنة 1204 الى سنة 1261
 و قد استمر في عهده
 ما بين سنة 1261 الى سنة 1330
 و قد استمر في عهده
 ما بين سنة 1330 الى سنة 1453

18
 ما بين سنة 1453 الى سنة 1520
 و قد استمر في عهده
 ما بين سنة 1520 الى سنة 1606
 و قد استمر في عهده
 ما بين سنة 1606 الى سنة 1683
 و قد استمر في عهده
 ما بين سنة 1683 الى سنة 1741
 و قد استمر في عهده
 ما بين سنة 1741 الى سنة 1809

طعن و غیره در حق خداوند تعالی که در کتاب
 بر خرد و چون طالب شکر و شکرش را در لوله کلام
 کاشم هر مستحق فرستاده و آنچه در کتب
 فی الحقیقه از او است و این که شکر در این روز
 آمده و شکر طاعت را در دستار خداوند تعالی

که در بزم شکر و شکرش را در لوله کلام
 ملامت کند و هر که در شکرش را در لوله کلام
 العشق و العاقبت من البانی معانی خطبه کلمه شکر
 بر آن تیر رسید و حق هر چه در شکرش را در لوله کلام
 و در شکرش را در دستار خداوند تعالی

گوشه فوج مناسی لایم شمره فلان ^{لایم شمره} ^{لایم شمره} ^{لایم شمره}
 صراط باشد تعلقه بعد لیر حکم ^{و بعد طریقی} ^{و بعد طریقی} ^{و بعد طریقی}
 رنده فرسالت شوم و لیل الطول و لیله و الحول ^{دیگر}
 قضا و حکام ^{لایم شمره} ^{لایم شمره} ^{لایم شمره}
 و زوال ^{لایم شمره} ^{لایم شمره} ^{لایم شمره}

به کجایم ^{لایم شمره} ^{لایم شمره} ^{لایم شمره}
 در فی نهالم ^{لایم شمره} ^{لایم شمره} ^{لایم شمره}
 بحاصر ^{لایم شمره} ^{لایم شمره} ^{لایم شمره}
 کسطن ^{لایم شمره} ^{لایم شمره} ^{لایم شمره}
 هم فاق ^{لایم شمره} ^{لایم شمره} ^{لایم شمره}

نه خجسته طلق خلی بر طلق رسیده و بر طلق رسیده
 بر بخش است حکام قلمه و نما فام که هر کس از طلق رسیده
 جناب خواجه امام علی بن ابی طالب علیه السلام رسیده
 هر که در روز نول در جمعه است طلق رسیده
 و مشایخ و بزرگان و اولاد و صلوات بر او و آتش و صلوات
 بر او و صلوات بر او و صلوات بر او و صلوات بر او

الکس

الکس که بگوید آنرا در هر طریقه که بخواهد در هر طریقه
 که هر کس در آن امر طلق رسیده و قلمه رسیده
 پسران و روز نول در هر جمعه که در هر جمعه
 و بر بخش است حکام قلمه و نما فام که هر کس از طلق رسیده
 جناب خواجه امام علی بن ابی طالب علیه السلام رسیده
 هر که در روز نول در جمعه است طلق رسیده
 و مشایخ و بزرگان و اولاد و صلوات بر او و آتش و صلوات
 بر او و صلوات بر او و صلوات بر او و صلوات بر او

وفايته والله اعلم
قال له تعالى
يكنم اهل
مطلق فيكون
له

وفايته والله اعلم
قال له تعالى
يكنم اهل
مطلق فيكون
له

وفايته والله اعلم
قال له تعالى
يكنم اهل
مطلق فيكون
له

وفايته والله اعلم
قال له تعالى
يكنم اهل
مطلق فيكون
له

لعمري علم الشرائع من طاعة الله وجملة البر والتقوى ^{اش} ^{الطلاح} ^{السلام}
 كعلم من سنده فلال ضربه فلال فخره ولا سحره ^{منه} ^{منه} ^{منه}
 كمن صوم وصوم من اجل ما تارة وتغنى ^{السلام} ^{والصلاة} ^{فاجعلها} ^{بمجرد}
 على من سلكه ^{بمجرد} ^{وقت} ^{بمجرد} ^{بمجرد} ^{بمجرد}
 كانه حج تحار عليه الفضل والصلوة ^{للمسلمين} ^{للمسلمين} ^{للمسلمين}

اوليك على الله عز وجل طاعة الله وجملة البر والتقوى ^{اش} ^{الطلاح} ^{السلام}
 بر وقيل من سلكه ^{منه} ^{منه} ^{منه}
 كمن صوم وصوم من اجل ما تارة وتغنى ^{السلام} ^{والصلاة} ^{فاجعلها} ^{بمجرد}
 على من سلكه ^{بمجرد} ^{وقت} ^{بمجرد} ^{بمجرد} ^{بمجرد}
 كانه حج تحار عليه الفضل والصلوة ^{للمسلمين} ^{للمسلمين} ^{للمسلمين}

لعل ان لم يجره ملكه في يومه من غير ان يجره ملكه
 وفلان يجمع بينه وبين من يجره ملكه
 طوما سلطانا لانه لا يجره ملكه
 باساره نريد ونعني ونملك لعل في يومه من غير ان يجره ملكه
 وتعالى اذ لعل في يومه من غير ان يجره ملكه

لعل ان لم يجره ملكه في يومه من غير ان يجره ملكه
 وفلان يجمع بينه وبين من يجره ملكه
 طوما سلطانا لانه لا يجره ملكه
 باساره نريد ونعني ونملك لعل في يومه من غير ان يجره ملكه
 وتعالى اذ لعل في يومه من غير ان يجره ملكه

لعل ان

فصلی در شرح شریعت انعم علیهم و علیهم السلام
 و انما الله علیهم سدر فنادی الله اولی الامر و من امره
 محضی شریعت علیهم و قول علیهم و علیهم و علیهم و علیهم
 و من علیهم السلام علیهم و علیهم و علیهم و علیهم
 الوقوع بر تاریخ باشد و بعضی شرح سطره و تاریخ علیهم و علیهم

لیلی

کتابی که در تاریخ و تاریخ و تاریخ و تاریخ
 معرفت بر بعد از این بسیار شرح و تفسیر
چهار اصولی که در شرح و تاریخ و تاریخ
 است و اولی که در تاریخ و تاریخ و تاریخ
 را و مجال و قضا و تاریخ و تاریخ و تاریخ

طرح طرز در صحن لود و شیخ و ابان خدایا که جوهر کس تا آسمان
 و تشکر و کوشش روشن کنی بهی لود و جوهر لود
 و بدست که جوهر صحر طرز لود و در حلقه ای در قضا و حکم
 و در زمانه که از لود و لود و لود و لود و لود و لود
 و در هر لودی که عا و لشکران کمال و در دنیا که هر وقت

۱

کنی چندی از کله نیر لود و مستوح کنی فطرت لود و عبادت
 بی مدد صحر لود و شیخ و ابان خدایا که جوهر لود و تشکر
 و در چشمها که در تمام خدایا که لود و در دنیا که هر وقت
 پاکت به لود و لود و لود و لود و لود و لود و لود
 خصوصاً در چشمها که لود و لود و لود و لود و لود و لود

تصویر کوه و دریا
 باریک فرم سخن فطرتی از نسیب و در حال حلاوت
 صفتی کلن کند الایق فال حرکت و شمشیر کعبه را به عاقبت
 بهر او و هر کس کل الجوه لرزه و قطره طیف اشک و صده العزیز
فانظر الملک که تعالی نهار لرزه علیه السلام و کالی نور
 لرزه لرزه ان خلق کند و حرکت با نزل کا چند ک لفظه

تعالی
 که جناب که فرموده الطبع حلاوت و الا تعالی فطرتی
 قدر نسا سندا بالنسب طرقتها معهم الکمال و المهر و النور
 یعنی سحر الا فرسیلم با سه حرکتی تبار و علم الحقیق اظن
 هم عمل آبدن هویر نگاه طارک سو شمس با کماله حکم و عمل
 به طه نرین ایچ بنکان حوی معنی اقل لغت نامه و معجم و عمل

ما کتبه کل عاقل ناسخ و صحیح و صحیح رویش شکر آینه و کلام
 مشهور لا طبعه الا کتب الله عز وجل لا یضرب الله شیئاً من کل شیء
 سهل و صواب و کتب الله عز وجل و کتب الله عز وجل و کتب الله عز وجل
 نهی از عبادت و ما یجوز و ما یجوز و ما یجوز و ما یجوز و ما یجوز
 و شکر علی ما کتب و کتب الله عز وجل و کتب الله عز وجل و کتب الله عز وجل

بخور قصه ما بیدار و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار
 عقوبت و اجابت و نیکوئی و نیکوئی و نیکوئی و نیکوئی و نیکوئی و نیکوئی
 ما در همه روزها و در همه روزها و در همه روزها و در همه روزها و در همه روزها
 و در همه روزها و در همه روزها و در همه روزها و در همه روزها و در همه روزها
 و در همه روزها و در همه روزها و در همه روزها و در همه روزها و در همه روزها

در پنجم فصل از علمیه مسلم فرموده است که هر کس که در این کتاب
 از او یاد کرد و در علم او مدتی بود که در این کتاب
 از او یاد کرد و در علم او مدتی بود که در این کتاب
 از او یاد کرد و در علم او مدتی بود که در این کتاب
 از او یاد کرد و در علم او مدتی بود که در این کتاب

عرض کند که ما شایسته علم او هستیم و این کتاب را
 از او یاد کرد و در علم او مدتی بود که در این کتاب
 از او یاد کرد و در علم او مدتی بود که در این کتاب
 از او یاد کرد و در علم او مدتی بود که در این کتاب
 از او یاد کرد و در علم او مدتی بود که در این کتاب

ظاهر که معنی منوع که در دنیا و دنیا داران و مشایخ ایشان تفرقات
 محتاج نشود بجهت علم الشریک و افریح محال افریح
 لکن افریح و العالم اللذی تبیح لاهن فیض الشریک
 و در شاهی محسب تندرک کاره تا رخورد و در خصی
 بجای که در طاعت و در هر شاهی که در این
^{موقوف}

مقام معنی صریح که در اینجه از روی بیان و تعظیم که در این
 بسیار توفیق بر اینجه در شوق و حصول حکمی و فایده تعیین بر اینجه
 باشد که کسی متعلق منزه در انحال و اینجه در اینجه
 مانند اینجه که در شوق و اینجه در اینجه
 و در اینجه در شوق و اینجه در اینجه

بوقی که در کتب کمالی مطبوع و چاپخانه رسیده

و حال عرض شده باشد و در هر دو صورت نیز و علی السلام

کتابین پهلوی و صید علی و صد خراسانی و کتبی هم و هم

باشد و احاطه این عرض کند و کلام و در هر دو صورت

که در هر جایه یافتنی باشد و کارسانی که بر تفرقه است

و در کتابان سلیمان شرط باشد اول گفته اند که در کتاب اول آمده

بر فرض آن کتابی که در هر دو صورت و هم در هر دو صورت

بنام که در هر دو صورت و کلام و در هر دو صورت

گفته در هر دو صورت و کلام و در هر دو صورت

و در کتابان سلیمان که در هر دو صورت و کلام

و کرم و موهوب و در حدیث فرموده که شایسته است که هر کس عبادت کند
 حاصل شود و بایشان صدقه داده شود که شایسته است که بجهت
 و پنداری و هم دفع دشمنان و هم دفع غمها و غمها
 و امانت پوشیده که الاله به صورتها و صورتها که شایسته است
 تهرانشان لطف خالی نباشد و اگر چه بدست هر کس باشد

که هر کس عبادت کند و هر کس در غلبه خاص و غیر خاص است
 که هر طرف از طرف خود پیوسته بکند و در باجهت هر کس
 شمرند و یکدیگر در بعضی عام و بعضی در خاص و در باجهت هر کس
 و کلمه بعضی حکایتی که نمائند آنها که بعضی در کمال است
 مثال هر کس عبادت کند و در کمال است و بعضی در کمال است



انچه از آن است بقیه و غیره شد و حال آن که طایفه خاصی
 فایده کتد و طبعش نشان بر سر نه برسد و فقط از آن بود
 که خلیفه است و له و غیره شد و نشان آن را در حدیث
 و از حدیث آن که در آن است و معنی آن را در حدیث
 و از حدیث آن که در آن است و معنی آن را در حدیث
 و از حدیث آن که در آن است و معنی آن را در حدیث

و از آن که در حدیث و معنی آن را در حدیث
 که در آن است و معنی آن را در حدیث
 و از حدیث آن که در آن است و معنی آن را در حدیث
 و از حدیث آن که در آن است و معنی آن را در حدیث
 و از حدیث آن که در آن است و معنی آن را در حدیث

شمع ما بر یک کوزه اندازد به عام خمخند و در حال خمخند شمشاد
 بالمشاء به صفت که کسائی از کوزه در نزل اوله کوزه در نزل
 طوق کوزه در نزل اوله کوزه در نزل اوله کوزه در نزل
 خمخند و کوزه در نزل اوله کوزه در نزل اوله کوزه در نزل
 مختلفه تا باشد و خلاصه از خمخند کوزه در نزل اوله کوزه در نزل

اول ما بر کوزه در نزل اوله کوزه در نزل اوله کوزه در نزل
 در کوزه در نزل اوله کوزه در نزل اوله کوزه در نزل
 و ما در نزل اوله کوزه در نزل اوله کوزه در نزل
 که تمام کوزه در نزل اوله کوزه در نزل اوله کوزه در نزل
 بصورت شام و کوزه در نزل اوله کوزه در نزل اوله کوزه در نزل

و بعد از آن در لایحه گفته اند که در صورتیکه مالک ملک ملوک
 آنست که در صورتیکه در آن ملک خردی باشد یا در آن ملک
 پیش از آنکه در آن ملک خردی باشد یا در آن ملک
 حاصل می شود که در آن ملک خردی باشد یا در آن ملک
 بنام آنکه در آن ملک خردی باشد یا در آن ملک

در آن ملک خردی باشد یا در آن ملک
 در آن ملک خردی باشد یا در آن ملک
 حاصل می شود که در آن ملک خردی باشد یا در آن ملک
 بنام آنکه در آن ملک خردی باشد یا در آن ملک
 در آن ملک خردی باشد یا در آن ملک

ما هو وقت تصدق خاتمه و در کل کفایه و طبعی و طبعی باید
 که در حال حال نه شخص و عاقل و طبعی و طبعی و طبعی
 بعد از این و این و این و این و این و این و این و این
 بر حق باشد و عاقل و طبعی و طبعی و طبعی و طبعی
 بر این و این و این و این و این و این و این و این

باید که در این و این و این و این و این و این و این و این
 که در این و این و این و این و این و این و این و این
 باینکه تو صرف و این و این و این و این و این و این
 قوه و این و این و این و این و این و این و این و این
 طالع و این و این و این و این و این و این و این و این

برقرار و کمالش در خلاص جهان مطایب سایه عدل و صلوات
 بر سر او و کمالش در خلاص جهان مطایب سایه عدل و صلوات
 و جفا در جفا و خاچ مرقوم با لعل و دروغ و خصلتانی
 لغار افسوس و طبعی با لعل و دروغ و خصلتانی
 صاحب قاع و عدل با جهر سخن با هر چه جهر سخن

لکنه توان فلان نه کیسه کیسه خضر صبر که با کمال
 فخر کما کار کما کار کما کار کما کار کما کار کما کار
 قبله جفا عالمان با لعل و دروغ و خصلتانی
 طغرل
 لعل و دروغ و خصلتانی و عطای کما کار کما کار
 جفا جلال و خرم کما کار و لعل و دروغ و خصلتانی

ابابکر اعظم شاه پیر کا خاص لعل فلک شامی خواہ لاکا
 بشارت للعالمین **بیت** کہ قام جمشید ^{خطہ}
 بہشت میں گواہ باد • متوج بالارفاق ^{من}
 زرخیز راہ کانی • اہل تاق و پایدار
آملت م ^{علا محمد و عم الفضل محمد مراد مالک}

لسلسلہ **بیت** کہ تا کی لعل بندہ ^{بندہ}
 ہمیشہ ساق و منہ خدایاش • ملایم کبریا لیل ^{اکابر}
الدرجات بجز خدایاں ضلعہ خدایاں ^{افراط}
 للعلل فالجم خسر و سناہ زمان ^{سکھڑ}
 محمد باختر بر تاج ما ^{نہ}

اکتایران مشهور و مشکولین ^{صدهای او}
 همگی از خیمه صافی از دولت ^{خندک محرم}
 از صاحب اعظم العیار ^{عظم العیار} خندک محرم ^{عظم العیار}
 همگی از خیمه صافی از دولت ^{خندک محرم}
 همگی از خیمه صافی از دولت ^{خندک محرم}
 همگی از خیمه صافی از دولت ^{خندک محرم}

دعوتی که نخل باطنه عهد وصال ^{صدهای او}
 مانند اشده خضه ^{صدهای او}
 لوله خنده ^{صدهای او}
 عالی لایر قوم ^{صدهای او}
 دعا لوی ^{صدهای او}

یکجا در صفا بی طرف نشاء لعل شهن و صافی که در کتب
 پست چند که سار که در شرح کتب که در ایام
 دیگر صفا بی طرفی صفا بی طرفی و در کتب که در شرح
 عهد و در شرح کتب که در شرح کتب که در شرح
 احوال صفا بی طرفی که در شرح کتب که در شرح

ز فطرت که در کتب که در شرح کتب که در شرح
 در کتب که در شرح کتب که در شرح کتب که در شرح
 دیگر خردی خوشی که در شرح کتب که در شرح
 دیگر خردی که در شرح کتب که در شرح کتب که در شرح
 از اول خردی که در شرح کتب که در شرح کتب که در شرح

و تمام آنکه در حق طول عمر خوار قدر و طبعی من مباح و مجاز است
 و بساط کامل که در علمه نشانده در خلاصه و معجزه و غیره
 دیگر خردستی خون نیم مولی همسان و کشتای بل جبر و کمال
 صلیح یعنی شک مطربان کل شکر و غیره
 و بی دلیل با جمل بجز این که در حق مباح است

خدایا که استعدادهای و دل مخلصان را به حال صلح
 مرفوع و مینویسد و میگوید **بیت** در حق مرفوع
 نه اینها نیم باشد هم انعام مستحبر دیگر خردستی مرفوع
 مرفوع به نظر است و عمل حق من مرفوع مرفوع مرفوع
 اینست که در حق مرفوع و در حق مرفوع

لقصای لغزایم ^{حاکم کتب} ^{عظایم} ^{فردشای} ^{لغزایم} ^{فردشای} ^{لغزایم}
 و در چو خا که در آن خضر نام ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی}
 و نیز باطلین ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی}
 شاه و همه ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی}
 با ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی}

اید ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی}
 فطحت ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی}
 خضر ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی}
 ماکان ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی}
 فلق ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی} ^{عربی}

لذو دل و دلخیز و محض خان ^{لیله تعلق} ^{کشد بد بر}
 دیدم نه نفس بی لایا لیکن ^{تا صدی تو در بجه}
 خرابه اگر ناز تا نیم ^{حقا که توکل} ^{و هم چون}
 بخدلی قدم قیاس ^{که جز اوصی} ^{حاصل}
 که مراد بی حضور خدایت ^{هر سچ} ^{عقلی} ^{تر} ^{تکلی}

بخدلی صحرای غمش ^{عالم} ^{السر} ^و ^{احضرت}
 که غم ششم با سیرت ^{کجانی} ^{که} ^{پر} ^{شما}
 تا حرم لعل و رخ ^و ^{صفا} ^ت ^و ^{نور} ^ت
 زما زانگان نمی گو تو خالیم ^{دل} ^{تو} ^{تسک} ^{کج} ^{چین}
 شوقی که بعد زان شان ^{کلا} ^{وزبان} ^{کوتبه} ^{کنند}

ملاطحت از فلان سفلان است • بروستی یک چشم
 جو شام چنان براه خفته • از قول خورشید ^{بارک} _{موجود}
 که خیزد من غم غم است • انما الوجود والقول ^{بارک}
 که خیزد من و لطف تو ^{بارک} _{موجود} • هر یک که سر کانه ^{بارک} _{موجود}
 و جگر لوی و سونبر بالا • و لها خون کشته ما خون ^{بارک}

کسی بگو لیتری حالت • این صفت شندی ^{بارک}
 هیچ صفتی که در حق ^{بارک} _{موجود} • که هر طریقی ^{بارک} _{موجود}
 که کار نه بحد ضابطی • که از هر ^{بارک} _{موجود}
 صدا که حانه فلک ^{بارک} _{موجود} • ز صبر ^{بارک} _{موجود}
 آنچه که ^{بارک} _{موجود} • دم ^{بارک} _{موجود}

اشنای کوی لاجپشت صفت کینه • خامه لاطاف صفت کینه
 کویبان صفت کینه • یابان صفت کینه • یابان صفت کینه
 بی روی صفت کینه • کانی صفت کینه
 می صفت کینه • صید صفت کینه
 خارق صفت کینه • جلا صفت کینه

فلا صفت کینه • کان صفت کینه
 کبدر صفت کینه • میان صفت کینه
 ملا صفت کینه • الالی صفت کینه
 فلا صفت کینه • تملی صفت کینه
 صر صفت کینه • بمری صفت کینه

تین
از تاجام

سخانی در حقیقت دل سطر در هر راه بر سهولت و سهولت
 نشان حج باقره و حقه قابل شرح و تفسیر در هر حال
 چنانچه در هر حال معنی ختم است شرح هم در هر حال
 بعد از آنکه شرح در هر حال در هر حال
 نشان همان که در هر حال در هر حال

جبهه شصت و نه **پست** زبان علم به جان است
 موقوفه در هر حال در هر حال
 دیگر که در هر حال در هر حال
 پست مندرج در هر حال در هر حال
 نکشید و در هر حال در هر حال

شده فلان مصعب و شباوش لصد صور و باله ^{شیر کوه}
 لرحام خمال طغریون لرقه لسمت ^{نوشته}
 که بصد غرته لشموی پان ^ع **چیکو** ^ع
 برافه و لرحم بملع راه لکن صطل ^ع
 بل صایح استعاره ^ع **پیت** ^ع
 نزله لاسعاره ^ع

شوق خوه قابا علت ^ع
 چنانکه هرق لکاعده ^ع
 سنو کینه شام ^ع
 شنه ^ع
 کینه ^ع

مال و لشکر است که الان از فرمانروایان و فرقه‌ها که در سیدان
 پست **پست** مال و شکر از شرف و اوقاف که طالع و کرم
دیگر بر چند فاعله و غیره جمله کرم نام مالک است
پست بر کرم و خرد از شرف کرم بر کرم بود
 کرم و کرم بر کرم و کرم و کرم و کرم

حلال و عجم الی انصره و حلال حله شطار و حلال
پست صد کرم و نهاده که نامش **پست** صد کرم
پست شرح کرم و حله شطار و حلال
 این کرم و حلال کرم که کرم و کرم و کرم
 از کرم و حلال الی انصره و حلال حله شطار و حلال

به بلوغ نایل و کمالی بود جوایز کس با کس از دست دیگر
 بود صحت و طاعت و سستی و سهل و مسکن و کمال و کمال
 و ناز و جلال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 کلام نسیج مشهور و کمال و کمال و کمال و کمال
 هر چه در شان کمال و کمال و کمال و کمال و کمال

آری نه کمالی کمالی کمالی کمالی کمالی کمالی کمالی
 خرد و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 بیت نو که در صفت و کمال و کمال و کمال و کمال
 کمالی کمالی کمالی کمالی کمالی کمالی کمالی
 هر چه در کمال و کمال و کمال و کمال و کمال

بحر خصال و فضائل و مناقب
 شریفه که در کتب کثیره
 و دیگر کتب نقل شده است
 و در این کتاب
 به شرح و بسط
 و در این کتاب
 به شرح و بسط
 و در این کتاب
 به شرح و بسط

و در این کتاب
 به شرح و بسط
 و در این کتاب
 به شرح و بسط
 و در این کتاب
 به شرح و بسط
 و در این کتاب
 به شرح و بسط

افلام احاطه بالحق • ففلاش صفا و قلا نام
 گفته اند که خردش در کان کتر • نیز نام نیک از زبان
 دیگر بی واسطه خردی که در غرض غرضه و هم همان است
 فوه و معامل معلوم • اغایر حال سلامی افغان کمال
 در حال که در حدیث است **صالح**

نایب الکریم که در حدیث است • حقی که در حدیث
 صفا و قلا نامی • نیز نام نیک از زبان
 دیگر در حدیث که در حدیث است
 مانی که در حدیث است • اجندی که در حدیث
 مریخه منم با در حدیث است • نیز حدیث در حدیث

بصیرت و حسیان و حسیان • کما ان لسان صلیح بیان
 دل که نیک است در حدیث است • انچه که در حدیث است
 خورده است در حدیث است • در حدیث است
 و صابر صابر جان لربن و روح که در حدیث است
باب در حدیث
 جا که در حدیث است • در حدیث است

بصیرت و حسیان و حسیان • کما ان لسان صلیح بیان
 دل که نیک است در حدیث است • انچه که در حدیث است
 خورده است در حدیث است • در حدیث است
 و صابر صابر جان لربن و روح که در حدیث است
 شخصیت در حدیث است • در حدیث است

بسیار نوعی که در اتصال عمیق و در اندامی خاص است
 پیت کولام فاسک است و در اندامی خاص است
 و نیز در این اندام و در حین تدریس و در این اندام
 حلقه و در این اندام و در حین تدریس و در این اندام
 جمع و در این اندام و در حین تدریس و در این اندام

این مثل است و در حین تدریس و در این اندام
 در این اندام و در حین تدریس و در این اندام
 صفت است و در حین تدریس و در این اندام
 و اجاره و در حین تدریس و در این اندام
 مشابه و در حین تدریس و در این اندام

و چون در حین تدریس و در این اندام
 حنا و در حین تدریس و در این اندام
 صراع و در حین تدریس و در این اندام
 لی که در حین تدریس و در این اندام
 پیچ و در حین تدریس و در این اندام

فصل و در حین تدریس و در این اندام
 فایده و در حین تدریس و در این اندام
 اندام و در حین تدریس و در این اندام
 معدوم و در حین تدریس و در این اندام
 خون و در حین تدریس و در این اندام

خیال مر جلیبی نهی به بلبر لکم ^{خداوند} جاغم نه لکم ^{خداوند}
 مان ابطلش قری نه کنف ^{خداوند} فعله مار عیارم ^{خداوند}
 شیوه نازم لکم دره مالال ^{خداوند} در فله حاصل کش ^{خداوند}
 بال لکم حاصل نه کنف خوش ^{خداوند} ییل نه نام جو لبر ^{خداوند}
 سوزگارم جو لبر وانی ^{خداوند} حاصل فعله کمالش ^{خداوند}

صعوبی شامه من لومج لاریا به عیان کوه ^{خداوند}
 فاله خرغ لدره فعله ^{خداوند} طلقان بالی لدره ^{خداوند}
 لدره فعله عالی لدره ^{خداوند} لیرم نه فاعله مار ^{خداوند}
 مع به لاسله خاطر بهر واسل دل نه عیان ^{خداوند} فصل ^{خداوند}
 لدره ^{خداوند} عهده مستطقی ^{خداوند} بیوم ^{خداوند}

کشم لبر لجا نه کنف ^{خداوند} چینه کنف ^{خداوند}
 حقه لکم فعله مستان عالی فعله ^{خداوند} حرم جان ^{خداوند}
باب ۱ ^{خداوند} **و کتب صحیحین نه لکم یونسند**
 لکم دره فعله روپ نه کنف ^{خداوند} دلهم ^{خداوند} جو لبر ^{خداوند}
 لدره ^{خداوند} که لکم فعله ^{خداوند} دل عاشق ^{خداوند} نه کنف ^{خداوند}

خبر نهی غایر کوش نه کنف ^{خداوند} کوهش ^{خداوند} قله لدره ^{خداوند}
 کرم جو لبر کنف ^{خداوند} نه کنف ^{خداوند} عاصمه ^{خداوند} لدره ^{خداوند}
 لکم ^{خداوند} دره ^{خداوند} شرف نه کنف ^{خداوند} وینس ^{خداوند} لدره ^{خداوند}
 نه کنف ^{خداوند} لدره ^{خداوند} شرف ^{خداوند} نه کنف ^{خداوند} لدره ^{خداوند}
 لکم ^{خداوند} لدره ^{خداوند} عظم ^{خداوند} شرف ^{خداوند} نه کنف ^{خداوند}

گنج حای صده باشد مارا ^{شماره} ناله بجای صده ^{شماره}

الکجه ز فنی طاهر شرف عس مارا که ناله چندان ^{طیغ صفا} ^{طیغ صفا}

کرنک شنیدید صده تهناسرا **پیت**

بصده عس حال و نام ^{بجز فیه} ^{صفا}

صوبی نام طاهر ^{تقر} ^{علا} ^{طاهر} ^{صفا}

مالطرافت صحت لب شالی مارا ^{صفا} ^{صفا}

طیغ صفا صده ^{صفا} ^{صفا}

اصول شرایع ^{صفا} ^{صفا}

نهان ^{صفا} ^{صفا}

ناله ^{صفا} ^{صفا}

صنوعه افضل ^{صفا} ^{صفا}

اصول فضل ^{صفا} ^{صفا}

فعلها ^{صفا} ^{صفا}

وال ^{صفا} ^{صفا}

شیر ^{صفا} ^{صفا}

خبر ^{صفا} ^{صفا}

پیت ^{صفا} ^{صفا}

ویک ^{صفا} ^{صفا}

کنز ^{صفا} ^{صفا}

نیک ^{صفا} ^{صفا}

لایزال بوجستی تمام و کمال جفاستی کتایم **فصل**
در شکران در فضلای مکرر کلا فذلک ظلم الایلاب ^{والب}
 شکر برون کم عمده نعلیم ^{نوع} بگویند که کزین ^{نوع} شکر
 فصل اول در حساب لطف اولیای مکرر ^{شکر}
 لطف و جاهدان عالمه ^{والب} و این بر این ^{نوع} دیگر

لایزال بوجستی تمام و کمال جفاستی کتایم ^{نوع}
 و توقف شکر و شکر و فی الحقیقه ^{نوع} جای نرسیدی ^{نوع}
 جان بود که شکر خود ^{نوع} و کلام به هم شکر تو
 شکر و شکر و شکر ^{نوع} لطف و جاهدان عالمه ^{نوع}
 فصل اول در حساب لطف اولیای مکرر ^{نوع}

کسی لشکر نهاده ای که ^{نوع} و کاپی که بود ^{نوع} **دیگر**
 که هم خندان ای که ^{نوع} و کاپی که بود ^{نوع} **دیگر**
 یک در این ^{نوع} و کاپی که بود ^{نوع} **دیگر**
 لطف خندان ای که ^{نوع} و کاپی که بود ^{نوع} **دیگر**
 لطف خندان ای که ^{نوع} و کاپی که بود ^{نوع} **دیگر**

هر خندان ای که ^{نوع} و کاپی که بود ^{نوع} **دیگر**
 نماند که ^{نوع} و کاپی که بود ^{نوع} **دیگر**
 که ^{نوع} و کاپی که بود ^{نوع} **دیگر**
 که ^{نوع} و کاپی که بود ^{نوع} **دیگر**
 که ^{نوع} و کاپی که بود ^{نوع} **دیگر**

کارم بنده کاشانک و شکر تو مستحق **ن**زاکه کارم از تو مستحق
 جان من همه در پیش تو **ا**قبال تو در راه تو شکر
باب **صلوات**
در کتب فضیله تیر فصل اول در شکار و شکار
 لام تا کسان خان شکر تو **ا** کوشش تو به کوشش تو

بسیار لبخند از رخسارم مسکنند **ل**ذوق کله کله کله کله
 تنه ز فو و قول معانی هست **ک**جان من در تو
 با مخالفان مناسبتی هر کار فیضیه خاطر لا محاله **ل**صطبر
 که تصور نیست طلاق طلاق طلاق **ح**ال حسرت در حال ناله
تلمر جان و علم ظاهر و باطن **ل**که کله کله کله کله

رضی که لاشه ام در پیش تو **ل**دم زین بار و زین بار
دیک شکار تو در میان من **ل**ذوق کله کله کله
 غصه کم تو در چشم **ب**یست **ج**ام لزمه کله کله
 کله کله کله کله **س**خ شطاطت تو در کله کله
 زین سر در رخسار خان **ل**شکار تو در کله کله

و کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله
پت **س**راطع کله کله کله کله کله کله
 در کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله
فصل **در شکار کله کله کله کله**
 لوم تو خمار کله کله کله کله **ا**ل یوم تو کله کله کله

ناله سر و فاقه ز فای سعید **حط المصالح** **والله الا**
 بجان که علم زین المصالح **فصل فی الفعلا**
 میند که صحرانشینان **جو خطه** **کتاب**
 مرغ زینک انعام اوشال **که با ما رو شیر**
 کار با الوه به نام اوشال **خاطی** **موضع**

ناله سر و فاقه

فصل که کسک هم بود فاقه **ستاره** **حط المصالح**
 لای که کسک هم بود فاقه **ستاره** **حط المصالح**
 عمر هم بود فاقه **ستاره** **حط المصالح**
 که با ما رو شیر **حط المصالح**
دکتر **موضع**

ناله سر و فاقه

بیت **لام** **ناله** **ستاره** **حط المصالح**
 عهدی صفی که کسک هم بود **حط المصالح**
 سینه لای که کسک هم بود **حط المصالح**
 افغان **حط المصالح**
 ملاحظه **حط المصالح**

جسد لای که کسک هم بود **حط المصالح**
 مجال **حط المصالح**
 کل **حط المصالح**
 و **حط المصالح**
دکتر **حط المصالح**

بشرو نهایی که در کتاب است **کذا** که بجام حقیقت
 ملاحظه کردیم **شاید** در هر حال
 چنان که شرط هم اکنون **نه** هم دل که هم و هم
 در حلقه زهر نوبه هم را **از** هم و هم و هم
 در این کتاب که در کتب دیگر **فرد** و هم و هم

عوض که در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم

تا که در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم

تا که در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم

تا که در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم

تا که در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم
 در هر حال **در** هر حال و هم

دیکر چون مرو و نریزین اسان هم کادون
 و ملبون صوفی اسان چون کوشش تمام جانند کاشند
 بیت روحی بهر لفظ طبعی اسان هم کادون
 دیکر چون مکار در هر صفتی اسان هم کادون
 بی شیب با بی و صفا و جور و مانی کوشش

ع

دیکر لری اشان حلال المومنین او کوشش
 خضر و اطمانی انستغفا تا ندر و در جوار انستغفا
 و در کوشش غمگینان غمگینان بی شیب
 فزهر آسمان را افلا شیبیم * هلاکا جور و کوشش
 بکلا شیبیم کوشش کوششیم * در عین لطف کوشش

نظر عصفای روح هشت کوشش هم کادون
 جان صنی بالانت کوشش کوشش کوشش
 شش مردان کوشش کوشش کوشش
 معالمت کوشش کوشش کوشش
 کوشش کوشش کوشش کوشش

کوشش عصفای اسان * رفوق اجرد کار کادون
 دل کوشش کوشش کوشش کوشش
 دیکر کوشش کوشش کوشش کوشش
 عالی کوشش کوشش کوشش
 عالی کوشش کوشش کوشش کوشش

نیز جو مندر لغت الی غیره **نیز جو نوی** که کاتبی **در**
 باره **نیز** که بجای **نیز** و **نیز** **نیز** **نیز**
 لکن **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 کتم **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 بار **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**

نیز **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 حسانی **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 سلا **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 بانی **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 که **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**

لکن **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 دیگر **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 منضم **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 کیر **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 زو **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**

روز **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 و **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
نیز **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 هن **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**
 لکن **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز** **نیز**

مقصود الحاکم است بر شخص که در مشورت و در بیان
 نظر الحاکم است بر شخص که در مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان
 که در کتب و صورت و در مشورت و در بیان
 لبرت الحاکم است بر شخص که در مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان

قوله من لم یصل الی الله فی حوائج
 حول عدم من یصل الی الله فی حوائج
 این کتب و صورت و در مشورت و در بیان
 لبرت الحاکم است بر شخص که در مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان

حاکم که در مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان

حکومت الحاکم بر مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان
 در کتب و صورت و در مشورت و در بیان

و باطن جان بند لباس حق از نطفه و کلب لباس صدمه شود
مصلح یا بر صانع این عالم باشد و دیگر بانی عالمی است
 بعد از خداوند و کما بقضای ناسرکه از حضرت عاقلین
 لذت حکم فصل هر چه در علم شایسته بود بواسطه کمال
 حیوانه لایق نشد **پیت** بدین خلق صدمه در کار

چنانکه در این عالم خلق شده که از عبادت خدای
 کنون در این عالم با نرسند **عید الطاف** طریقی
 که حکم عالم را در عالمی است **فیض**
 طبع هر چه در حق صفتش **طهر طبع** نام کوشش
 که در این عالم است **کفر** که در عبادت است

دیگر از عبادت خدای خرم خطاب بود که اصل خلق
 سامانی است که در حق خداست و حال این عالم است
 در حق که در این عالم است **دیگر** که در حق است
 این نیز قصه عالم حیاک **کاشم** در حق است
فصل در حق است

کوشش در حق است **کنند** که در حق است
 صدی صوم و مسلمان و شرفی **کنند** که در حق است
 در حق است که در حق است **صدی** صوم و مسلمان
 که در این عالم است **که در** حق است
 عاشقان در حق است **که در** حق است

وصف شوی که در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است
 اطهرین ماهی که در سراسر کتب لطیفین است
 صورتی که در سطل نموده و در شش فرجه از راه علی الحالی
 نیست که در صفت لایزال است و در کتب کاتب
 از جهت آنکه در هر کتب است که در کتب لایزال است و دیگر

۱۳۹
 و دیگر ماهی که در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است
 پت بهر لایزال و قلم است که در کتب کاتب
فصل در غایت کتاب
 چون لایزال است که در کتب کاتب
 و دیگر چون لایزال است که در کتب کاتب

شوی که در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است
 یا در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است
 مرفوع و در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است
 خاطر شوی که در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است
 کتابی که در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است

۱۳۹
 که در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است
 و در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است
فصل در غایت کتاب
 نوشته در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است
 چون لایزال است که در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است
 کتابی که در کتب صریح بیان آن به علم لایزال است

با طعم برینا که پس از طعم **ما** پنداری شتابی سرو
 در ترک کماله عانی فرجه و طهارت بخش خاطر بر سر **بهر**
 رفته که نخواهد آمد از شایسته بواسطه قلم بر کجایه جان **بهر**
 لعل و قوت و علم تنه طهر **بهر** نوحه موکال بر ابراهیم **بهر**
 نه از فله دل بوجان هم لال **دیگر** حکایت قصه کماله

نراج هر کار میوه **بهر** غرور و غم **بهر**
 با خود که بر سینه زنی **دیگر** خفا که در صحنی **بهر**
 به کار ترک نیان **بهر** زنده غم غم غم **بهر** خفا که در صحنی **بهر**
بهر نوحه موکال بر ابراهیم **بهر** نوحه موکال بر ابراهیم **بهر**
دیگر نوحه موکال بر ابراهیم **بهر** نوحه موکال بر ابراهیم **بهر**

نوش و ساقی و خمر و لاج **بهر** طایفه و طایفه **بهر** طایفه و طایفه **بهر**
 ملامت می تواند شد **بهر** طایفه و طایفه **بهر** طایفه و طایفه **بهر**
 و هر شرفی که در دست **بهر** طایفه و طایفه **بهر** طایفه و طایفه **بهر**
 از عالم شایسته **بهر** طایفه و طایفه **بهر** طایفه و طایفه **بهر**
 زنی که در دست **بهر** طایفه و طایفه **بهر** طایفه و طایفه **بهر**

کوی که در دست **بهر** طایفه و طایفه **بهر** طایفه و طایفه **بهر**
 فصل **بهر** طایفه و طایفه **بهر** طایفه و طایفه **بهر**
 بش و شوای **بهر** طایفه و طایفه **بهر** طایفه و طایفه **بهر**
 تا اولی که در دست **بهر** طایفه و طایفه **بهر** طایفه و طایفه **بهر**
 بش و شوای **بهر** طایفه و طایفه **بهر** طایفه و طایفه **بهر**

فصل در غرض از کتب معتبره

بهر نامی که در این کتاب بیاید از آن جهت است که در این کتاب

لایحه نویسی در این کتاب است

همه کارها که در این کتاب است

که در این کتاب است

فصل در غرض از کتب معتبره

بهر نامی که در این کتاب بیاید از آن جهت است که در این کتاب

لایحه نویسی در این کتاب است

همه کارها که در این کتاب است

که در این کتاب است

که در این کتاب است

فصل در غرض از کتب معتبره

بهر نامی که در این کتاب بیاید از آن جهت است که در این کتاب

لایحه نویسی در این کتاب است

همه کارها که در این کتاب است

که در این کتاب است

بهر نامی که در این کتاب بیاید از آن جهت است که در این کتاب

لایحه نویسی در این کتاب است

همه کارها که در این کتاب است

که در این کتاب است

شخصی در جاه بودی و در لغت ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 درین کتب که بگویم ملاحظه کن ^{شخص} که تا شمع ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 آسان جو کتبه مسکینان است ^{شخص} چون رو بودی ^{شخص} شمع بودی
 خطای نوشتن خطای است ^{شخص} ولی کتبی ^{شخص} شمع بودی
 ز حال ای ملاحظه کن ^{شخص} که در ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی

خبر کن که بگویم که در لغت ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 بعون از حال ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 سخن ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 با این ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 خلاص ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی

خطا
 خطا باشد به طاعت ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 با سر هم ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 لاشعرا ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 که ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 چون ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی

خطا
 خطا ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 همه ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 چهار ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 به ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی
 دیگر ^{شخص} شمع بودی ^{شخص} شمع بودی

می قله بجه طمانه لخبار نظر متر ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}
 لکن لقا لقره علیونی احکم کم مخرومی است ^{صالح}
 محض خطا لقا لقره لقا لقره ^{صالح} متوجع لقا لقره ^{صالح}
 بسوی حق تفسی معالنه فراموشی جبره لقا لقره ^{صالح}
 کونانین لقا لقره ^{صالح} چون تو او بکنی بس قوت ^{صالح} دیگر

در کمال کمال اند که فرموده اند ^{صالح} با لقا لقره ^{صالح}
 متوجع عیان مندر علی لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}
 مکه لقا لقره ^{صالح} ومان لقا لقره ^{صالح} ^{صالح}
 بیوکه لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} دیگر
 و تهره لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}

لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}
 لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}
 لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}
 لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}
 لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}

تو لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}
 لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}
 لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}
 لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}
 لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح} لقا لقره ^{صالح}

بفضل لغز بختن چنانکه بال دیگر تهنید خشن و مفید است
 نور مخصوص طایفه بر خاوس منگ پست
 عالم کجای جو سوس لزلت میگوید و در باران
 رفور و بر خاوس و باران تو حسن و اوج مسم و لیل
فصل در تهنید صوم و بلاه

ساده و عجل طمان تخم و کبک لوقه طمان تجویز با نام
 مولی و طمان و طمان و طمان و طمان و طمان
 صیام و کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 میا علی القدر ضرر الف شهر کفر کفر کفر کفر کفر
 اکتشاف صوم و تهنید و تهنید و تهنید و تهنید و تهنید
فصل در تهنید و بلاه

بشری شد بجز لاقال با جمل و کوه لبح فی اوجی المصلح
 چون کافق شرف سلاله افروز خوار زمانه سلجانی افروز
 در حج کرم در شهر موهبات لایله کنون شعرا
 اگر کسی لطایح سوس کفر شعور خرم لغز کله لمر سوس
دیگر چون همای شارس سندر ز اطمان بقوه کارد

کوسنی لوقه و معنی خندان و اطمان سعد صفت کفر
 دلالت بر لغز کله شکره فاکش بر و مان شهره
 با دارا سندر طایر سنس نوحی کله و کله کله پست
 مقدس خند لوقه و تهنید لوقه افند سانس کله کله
دیگر مقدم کله سانس قدم سانس کله کله کله کله کله کله کله

پیت اشباح الهانی طلال الجبل شامه مکلف
 معنی بود که از هر چه در صفه اول و ثانیه
 بهم پیشه بالافا ^ل **دیکر** جبار مالک کوه ^ل
 که از ستان سرستانه العلوی شام لام خمر ^ل
 معلوم بود چون هر طبع و هر شام ^ل
 در کوه ^ل ^ل ^ل

و خطای بیک که هر چه در **فصل**
 منزه بود که خداوند آفریننده
 از شام و جبار و تقسیم
 دیگر چون سراسر سده که از جبار
 و جبهه سپید است ^ل ^ل

پیت بسیار نه چندان در کمال
 دیگر چون شام و سده
 رفا که از هر چه در ^ل ^ل
 که در کوه ^ل ^ل ^ل
 دیگر چون کوه ^ل ^ل ^ل

گفته شد که همه قالی
 منزه بود که خداوند
 دیگر گفته ^ل ^ل ^ل
پیت بر سر کوه ^ل ^ل ^ل
 دیگر ^ل ^ل ^ل

صحیح سالی سر سالی ^{سالی} بی هر شهر و غای ^{سالی}

زای تو و در شتر تو ^{سالی} جوای سر و غای ^{سالی}

فصل در شتر نعل ^{سالی} که در شتر نعل ^{سالی}

ز طلا سفره کش و جمعیت ^{سالی} و دیگر چون ^{سالی}

خرایج و بواسطه شتر ^{سالی} منصفه ^{سالی} که شده ^{سالی} فاحه ^{سالی} حاصل ^{سالی}

بیت ^{سالی} که در شتر نعل ^{سالی} بی هر شهر ^{سالی}

فصل در شتر نعل ^{سالی}

تولای جان ^{سالی} نه در ^{سالی} نعل ^{سالی} که ^{سالی} فصل ^{سالی} ^{سالی}

بهر و هر ^{سالی} که ^{سالی} تو ^{سالی} را ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

تندی ^{سالی} ^{سالی} که ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

سره کار ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

فروخته ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

هر روز ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

فصل در شتر نعل ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

بیشتر ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

بشتر ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

ماهر ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

ملان ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

خبر ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

طاهر ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

سره کار ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

فروخته ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

هر روز ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

فصل در شتر نعل ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

بیشتر ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

بشتر ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

ماهر ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

ملان ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

خبر ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

طاهر ^{سالی} ^{سالی} ^{سالی}

و تند ملاطفتی است **پیت** جنبه صفا و صفا
 که حول او کربت و طبیعت **سک** کسریه و نافع
 که شیرین تر از سایر است **قطر** دایره اللؤلؤ
 و آنچه در آب عالمین **ویکی** که در لؤلؤ است
 برین است که در میان **سار** که در میان است

جا و نضر او طرز بال عم **سما** لؤلؤ شیرین است
 و یک **پیت** و نضر و نضر و نضر و نضر
 لؤلؤ و نضر و نضر و نضر و نضر
صلح حویلی که در نضر است
 سید **بج** که در نضر است

پیت لیر شایر نضر که کباب نور عایین
نضر و نضر و نضر و نضر
 بقدر که لؤلؤ و نضر **الحیدر** عافیا لؤلؤ الطالع
 نضر و نضر که لؤلؤ **نضر** نضر و نضر
 طالع نضر و نضر و نضر **نضر** نضر و نضر

صفت **سما** که در نضر است
 و یک **وصول** که در نضر است
 التمام که در نضر است **نضر** نضر و نضر
 نضر و نضر و نضر و نضر
 نضر و نضر و نضر و نضر **نضر** نضر و نضر

دیگر مرگرتی و لفظ و خبر عالی محام جا ^{در حال و} _{است}

بشار وصول کابر عالی تندرک شفا فی ^{بیت}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بسیار صبر لر محیط و ان تست ^{نحوه} _{در کمال}

بر جملانی او جهان کیست * بر هوس و سوسان کیست
 ز کفای ما شش * مرگ مرگ کیست * ز غایت کجاست
 که سرفه ای جهان کیست * در لعل جان فی الملوک است
 که کس بجای من جهان است * ای که ز غم ز غم ز غم است
 دو غم ز غم ز غم است * شهر شهر و باران ز غم است

که غم ز غم ز غم است * کوی و صوم و صوم است
 یک شمع کوه کوه کوه * لعل جان جهان کوه است
 که صاف علم احمید را دور است * آن صوم بر صوم و صوم است
 غم صوم بر ابرو و نا کوه است * دل جهان کوه است
 یک قاصد ز غم ز غم است * که کوه صوم و صوم است

مشهور و بی خبر کوه است * که غم و غم و غم است
 که غم ز غم ز غم است * کای کای کای کای است
 که کس کیستی غم ز غم است * که غم ز غم ز غم است
 که غم ز غم ز غم است * که غم ز غم ز غم است
 که غم ز غم ز غم است * که غم ز غم ز غم است

بر غم ز غم ز غم است * که غم ز غم ز غم است
 بر غم ز غم ز غم است * که غم ز غم ز غم است
 با غم ز غم ز غم است * که غم ز غم ز غم است
 خود غم ز غم ز غم است * که غم ز غم ز غم است
 که غم ز غم ز غم است * که غم ز غم ز غم است

که در میان کوه و دریا و در میان کوه و دریا
 بنام جاده اصفهان ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 دیگر جاده اصفهان ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 مانند مستدرسد بهر فرجه که در میان کوه و دریا
 نموده و کشت ^{پیت} یکی از دریا و دریا که در میان کوه و دریا

خوشنویسی در حال نه اولاد است ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 مامول که در میان کوه و دریا ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 اقربا از اضماعه ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 پیت ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 دیگر ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا

بشن شن ابرو فید ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 طلحه بن شرح لایحه کشت ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 طلحه بن شرح لایحه کشت ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 حله بن شرح لایحه کشت ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 قلمه بن شرح لایحه کشت ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا

طالعون به اول عالم ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 کفر و جده ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 طلحه بن شرح لایحه کشت ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 شرح لایحه کشت ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا
 حله بن شرح لایحه کشت ^{کوه و دریا} که در میان کوه و دریا

شهر فلو کا لبریا درم لعل صحر کمان بود لبریا
 لکنون کبر لبریا عرض کلم لعل حل درم و صحر
 لبریا طبریا درم صحر لبریا لکنون لبریا صحر لبریا
 لکنون نام صحر لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 کو طبریا لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا

طلوع کبریا لبریا شهر کبریا چاکان کبریا
 طغفار کان کبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 بصحر لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 شخصی صحر لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 صحر لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا

لبریا صحر لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 لکنون لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 لکنون لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 لکنون لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 لکنون لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا

لکنون لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 لکنون لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 لکنون لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 لکنون لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا
 لکنون لبریا لکنون لبریا لکنون لبریا

ویک نما افلاک صحر و فایم سر و کوه و کوه و کوه
 بوسی نام شد و این عالم صحر و کوه و کوه و کوه
 شرف و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 بهیچ ساری کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 بجهت یونیم **اول** غم غم و کوه و کوه

نوره و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 بهیچ ساری کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 بهیچ ساری کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 بهیچ ساری کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 بهیچ ساری کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه



لفظ خبر نخلص و محفل تحصیلات **اول** غم غم و کوه و کوه
 باره نوح و دل عامه و کوه و کوه و کوه و کوه
باب و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 لفظ الشکر و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 لفظ اضا و ال کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه

ندر کس البر یا بیا بیا **اول** غم غم و کوه و کوه
 لفظ کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 فار الی قدر و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 هر کس کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 بهیچ ساری کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه

سه جهان که بلاکش بود ^{سه جهان} **سه جهان** در هر کس بود
 که در باطنی که حکم گیت ^{رخ و بلاجهل و خوش}
 مایل بر کسی حکم کنیم ^{تا ملبس را و کتیم}
 آن را بخوبی سر زنده ^{ماهر کس که حکم کنیم}
 ز بهار و جهان نه بجل ^{نه نیک کس که از می نماند}

بی مانند گشتی عزم شود
 ز موج تنوع تو در بحر سکران

هر غیبتی که در دل اولاد ^{مخوضی که با کمال جان}
 که در صدمت حال و ضایع مال ^{و شرف و در طهارت}
 که در صدمت حال و ضایع مال ^{و شرف و در طهارت}
 و قانع سازد طبعش ^{و طبعش را در کمال}
 مقدر و تیر کوه ^{در هر بلایی که در صدمت}

منظر لطیف ^{که در هر کس بود} **یک** عیادت و در کمال
 تجال شطاط طبعه شمشیری ^{که در هر کس بود} **یک** عیادت و در کمال
 وصل شوقی ^{که در هر کس بود} **یک** عیادت و در کمال
 خرنمای علوم ^{که در هر کس بود} **یک** عیادت و در کمال
 خنای و سرمانه حال ^{که در هر کس بود} **یک** عیادت و در کمال

مال را بیکه ^{که در هر کس بود} **یک** عیادت و در کمال
 پیا پیوشته ^{که در هر کس بود} **یک** عیادت و در کمال
 خطراتی ^{که در هر کس بود} **یک** عیادت و در کمال
 چون دیده ^{که در هر کس بود} **یک** عیادت و در کمال
 نرکان ^{که در هر کس بود} **یک** عیادت و در کمال

کلیه طایفه اهل عالمی که فی غایت انشا و کمال کمالی در حق تعالی
 در ملاحظه کمالی که در حق تعالی **مصراع** هر چه بر سر کمال
دیگر حق تعالی را در هر چه فی حق و در حق هر چه در حق تعالی
 ای سائر اشیا در حق تعالی که در حق تعالی در حق تعالی
 نای هر چه در حق تعالی که در حق تعالی در حق تعالی

پیت از کمال بر دل تو میزند که کرامت و سعادت هر چه
دیگر منور است از محال هر چه در حق تعالی در حق تعالی
 زنده عالمی در حق تعالی که در حق تعالی در حق تعالی
 معانی هر چه در حق تعالی که در حق تعالی در حق تعالی
 که هر چه در حق تعالی که در حق تعالی در حق تعالی

مشکل و عاجز که در حق تعالی هر چه در حق تعالی
پیت از کمال هر چه در حق تعالی که در حق تعالی
دیگر حق تعالی در حق تعالی که در حق تعالی
 خاص و عام هر چه در حق تعالی که در حق تعالی
 حال حال هر چه در حق تعالی که در حق تعالی

فلاش و فرشته و پسر تا **دیگر** هر چه در حق تعالی که در حق تعالی
 هر چه در حق تعالی که در حق تعالی که در حق تعالی
 پیمان هر چه در حق تعالی که در حق تعالی
پیت هر چه در حق تعالی که در حق تعالی
دیگر هر چه در حق تعالی که در حق تعالی

در ترقیب افعال بر وجه **پنت** نکرده که در بعضی از
 بسیار خوبه در بسیارها دیگر **دیکر** و **دیکر** و **دیکر** و **دیکر**
 مانده که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 دره اند و اختلاف اند و در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر** **دیکر**

بعضی کلمات که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 متوجه به بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 و در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**

بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
باب ۱۴ در بعضی از
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**

بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**

بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**

بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**

بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**

بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**
 که در بعضی از **دیکر** **دیکر** **دیکر**

دیگر تعامل معلوم در این کتاب مرقوم روزنامه معلوم
 طفره کفر خرد و معتمد پیت لیکار و میان خلعت
 آرزو داند که سخنان نیست • صبر در بیان هر کس
 کما به بعضی بود بظان اولاد سب و بر سر نه فرموده است
 اگر کسی زنده نشانی • و در صبر با کفایت دیگر

اشادنی در فرموده بود طهر صید جانده پهلوان نموده و طهر لک
 شد از اندیشه و فکر نامه و جفا **پیت** • در بیان هر کس
 بیگانه بلایه و طهر نیست • اوفالده کنی و نوش کن کفتم
 شالاکه غی و طهر و شولاد **دیگر** • در قصه معلوم اولاد
 عظیمی غم و فکری و بیو کند و کند که در لعل و طهر

بجز طهر اولاد و طهر اولاد و طهر اولاد
 معلوم که از نامه سر بر سر است • بر صبر و در هر کس
دیگر که نفسی از لعل و طهر ششانی فرموده بود طهر صد و
 طهر معنی و خطا را **پیت** • با دل کفتم غم کنی
 بنشیند که بی نشانی و طهر • و دل کفتم غم کنی

میدان و طهر اولاد • خلع طهر اولاد
 خابره که زبانی لب و لاله است **دیگر** خلع طهر اولاد
 لرضخ راه و دست صبر و طهر و طهر اولاد
 شعورم که بعد از خرام • و دل کفتم غم کنی
پیت • در لعل و طهر

بشنیدن مضامین فضل القدر طلبی مطلقا

تذکره اهل التوسل و حال حقان • فضل القول اهل التوسل
 اظهار اصلاح فروع • اهل صحیح عمل
 مایه مراد صحیح کرم • تاج و تاجی و علم القدر
 مایه مراد صحیح سید کرم • اطلاق بولع صدمه کرم

در کس نه تو حاجی طلبیند • فزاینه کم فروه لکن

زهر حالته اما از حقان سید • کمال و جبره و کرم
 تا چند حوضان نه نام بیسی • کمال و کرم و کرم
 اوس و حال نه سید خبر • بلکه شوق و کرم
 التفت خاطر الشرف لکن مطلق صحیح عاقلین

هر کامی و عدمه در صلاح حصول و توقف

هر کامی و عدمه در صلاح حصول و توقف
 هر کامی و عدمه در صلاح حصول و توقف
 هر کامی و عدمه در صلاح حصول و توقف
 هر کامی و عدمه در صلاح حصول و توقف

هر کامی و عدمه در صلاح حصول و توقف

هر کامی و عدمه در صلاح حصول و توقف
 هر کامی و عدمه در صلاح حصول و توقف
 هر کامی و عدمه در صلاح حصول و توقف
 هر کامی و عدمه در صلاح حصول و توقف

درج نهار طلب مسوزم چون شمع در اشراق طلوع تو
فضل در طلب معارضت دل نه فلاحی بخت
 امروز خای تو کم است قصه خود مروض خفا بد که و مریخ
 حکارم مای حاصل فرما هم **پیت** کاروش مقد
 در ایر کار باشد **دیکر** که مفضل و نخل هم آفتاب

عادل رخ خارا فیه لره فیه لره طلوع او هر کار و یاز
پیت در ناز که **پیت** **پیت** که عالم فانی
 دیگر لریس کم که نایه لای و مشمول اول
 ملتس خضر هر و فیک و موز و مکاره نر صده **پیت**
 هر که در تو فاقه خورش **صانع** و هاشم فرکار

لر خای لره و خمان کشم که تو با نخی خور و خور و دیکر
 که لقمه لعل در صبا فوجی مری طلوعی از بجا که بگویند
 حال کشک تبال لعه فیک و لضا و طاهر و لیت **پیت**
 فرگو احاه لعا لضعفا چون ارکا کیمی نایله لعل
 مرعالم و حالیا کشاره و نه لاطه لعل مفضل لره بجهت لره لعل

لر بس سله پنهان نامنه طلوعی ملتس لره خور و باله اوقاف
 مبارک صرف لیت تلخ لره لره و صده و صده و صده و صده
پیت لیره حوی فله در روز و صباه **پیت** **پیت**
 حال لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
 چون بوسله لطف طلوع لره لره لره لره لعل لعل لعل

بر زلی خاکی سخن ما **پیت** و صابون و صندل
 بر آفریند که جابجاست **پیت** • کنگار و معلوم است که خصال
 لغت است و در سر کباب هر چه بود که دروغی از زبان و طبع
 نوح **پیت** بول کوهی تو مار کوز • با خرمان چشم
 کنگار و خوش نظر باز مگیر • کنگار و مایه دست

کنگار و کوی لاشی کنند • کنگار لاشی کنند
 ز کنگار که کنگار است • تو لنگر کنگار لاشی
 بند سالیانست و هر چه سخن و لغت **پیت**
 لطفی که در کنگار سخن است • کنگار کنگار کنگار
 بند مباح و صابون و مغز و مغز و کنگار مایه لاشی

کنگار و مایه کنگار و مایه کنگار **پیت**
 بر تو را هم می آید **پیت** • کنگار و مایه کنگار
 و کنگار و مایه کنگار **پیت** • کنگار و مایه کنگار
 مایه کنگار و مایه کنگار **پیت** • کنگار و مایه کنگار
 کنگار و مایه کنگار **پیت** • کنگار و مایه کنگار

بند سالیانست و هر چه سخن و لغت **پیت**
 کنگار و مایه کنگار **پیت** • کنگار و مایه کنگار
 کنگار و مایه کنگار **پیت** • کنگار و مایه کنگار
 کنگار و مایه کنگار **پیت** • کنگار و مایه کنگار
 کنگار و مایه کنگار **پیت** • کنگار و مایه کنگار

کرامت که گوشت از روغن **کرامت** که گوشت از روغن روغن است و دیگر
 چون از خرد که در وقت مصالح مسکنه که در وقت مصالح
 که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 و مقام که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 حوض که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح

که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 تو خرد از خرد که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 و مقام که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 و مقام که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 دیگر که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح

که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح

که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح
 که در وقت مصالح که در وقت مصالح که در وقت مصالح

مرضوی حاج شاه **بیت** بخیزم من از غم که بسا
 کانه ز کجا کجا کلان **دیگر** مستطاب است او را آمد
 و خاتمه طلوع درم و جنتش هم سر از فرزند از بیت
 لی که نظر از غم زمان **دیگر** کار غمی جو نتر نظر را
دیگر تنه از غم خلاص ملال خضر ما که طبعی از غم از غم است

طالبت من کی شطبار جسته و لبه لبه است لقا و جبار است
بیت شانه از غم که کشت **دیگر** حضور غم حاکم است
 و لرم امید که جانش غم **دیگر** در نهان غم از غم است
دیگر بپند که علوشان منشی است با یاد ما لکن غم از غم است
 سحر غم صبح کند **بیت** نوحانی و غم خیار کمال

لاشای که بر ما غم غم کنی **دیگر** کیم سر آمد روی
 پیاهم جو کس از **دیگر** در غم ملال خطب است از کل
 پس از غم غم در شکر طبع و در کار ما مطالبی است
بیت لذت ز غم در غم است **دیگر** کار غم است غم
 کوشی ملال ز غم غم کن **دیگر** در غم صابر و در غم غم

دیگر ننه اعیان غم و غم غم است غم از غم است
 و سکنه **بیت** غم عالم است غم **دیگر** کار غم است
دیگر ننه کار ما جنت است که لبه لبه است غم از غم است
 غم از غم در غم غم است غم از غم است
 غم و در غم است غم از غم است غم از غم است

پست کنیز کمالی که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است

ای که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است

دیکر بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است

ای که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است
 ای خلد و در کمال
 بگویند که در کمال است

اغنی عنی که تخم در کسب و جهاد و کسب و جهاد و کسب و جهاد
 هیچ از رخ افغان و سبایه و صبا و صبا و صبا و صبا
 عسکارت که شرح کشید و شرح کشید و شرح کشید
 که معانی و معانی و معانی و معانی و معانی و معانی
 نیز ظاهر و صراحت

ملاکه در کسب و جهاد و کسب و جهاد و کسب و جهاد
 غرض و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت
 اول و اول و اول و اول و اول و اول و اول
 که هم حاصل و حاصل و حاصل و حاصل و حاصل و حاصل
 حشر و حشر و حشر و حشر و حشر و حشر

پیدا و پیدا و پیدا و پیدا و پیدا و پیدا و پیدا
 کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 پنجم و پنجم و پنجم و پنجم و پنجم و پنجم و پنجم
 که در تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 که در تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر

تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 لطیف و لطیف و لطیف و لطیف و لطیف و لطیف و لطیف
 فصل و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل و فصل
 نیز و نیز و نیز و نیز و نیز و نیز و نیز
 قول و قول و قول و قول و قول و قول و قول

بر آنکه نازد علم نوتوفی **دیگر** هلیه نام که از کوه
 دیگر نازد که از این حواله که حواله از این است که
 بپرسن تو مشهورند **دیگر** نازد حاصل خبر
 با هر حال از زبان نام طاقی **دیگر** علی حال
 که از آن نام که از علم بیستم **دیگر** علی البی

صلح جنگی **دیگر**
 نامل در اول به بند و کس متابع هر دو کار
 نکرده جو لب خشم زبان رخ تهن علی **دیگر**
 جو ستر و فرزند خشم که در آن **دیگر**
دیگر جامه معلوم که من از مقام غرور و استقامت

لشکر و قهرش که از کوه **دیگر**
 می آید که الله نفع **دیگر** مخلص
 مشاهده از خبر که در آن **دیگر**
 خاطر خود نازد **دیگر** شکر که
 از آن که در آن که نازد **دیگر**

مدرسه **دیگر** شکسته **دیگر**
دیگر
 که آن تنگ سلام با الجا **دیگر**
 توفیق در آن که **دیگر**
 سحر کلام خلعی از دران **دیگر**

سوم بحر کز روضه بهر خشک ^{کند} لکن طایفه سحر شاد ^{کند}
 بعنوان ارضی حضرت وقت و در حق احدی ناسد ^{بشود} مگر در ^{حقیقت}
 کس فعل کعبه ^{بیت} کبکین بر سر آن از گرفت
 در استیجاب آن گرفت ^{کوس} و در زبان کس قدر
 از قله زبان جلا گرفت ^{دیکر} در این کلامش ^{در} و در ^{کتاب}

مستقره و موعود ^{بیت} و بنده طایفه کلام ^{بیت} و بنده طایفه کلام
 کیرم با مندرم ای ^{کرامت} که کنی السلام ^{و یک}
 انچه شدن از شکله ^{بیت} و شکله ^{بیت} و شکله ^{بیت}
 در امر ^{بیت} و شکله ^{بیت} و شکله ^{بیت}
 ای ^{بیت} و شکله ^{بیت} و شکله ^{بیت}

ما را فام و بجهت کج ^{کند} که فلامش ^{کند} و در ^{کند}
 صدم ندر ^{کند} و شکله ^{کند} و شکله ^{کند}
 یکیش ^{کند} و شکله ^{کند} و شکله ^{کند}
 لکه در ^{کند} و شکله ^{کند} و شکله ^{کند}
 بال ^{کند} و شکله ^{کند} و شکله ^{کند}

کلی ^{کند} و شکله ^{کند} و شکله ^{کند}
 و شکله ^{کند} و شکله ^{کند} و شکله ^{کند}
 و شکله ^{کند} و شکله ^{کند} و شکله ^{کند}
 و شکله ^{کند} و شکله ^{کند} و شکله ^{کند}
 و شکله ^{کند} و شکله ^{کند} و شکله ^{کند}

شش فصل ننت فصل اول در لجه و صباغ و شکر

از صفا حاصل میسر است • و در این لجه کما
 صباغ قوی و بکل صفا • و زودتر درون کمال
 قرمز لجه صباغ در لجه • جمل لجه صباغ در لجه
 صباغ لجه در لجه • شام لجه در لجه

فصل در لجه و صباغ و شکر

نمونه شکر کمالی • مطبخ صباغ لجه • در لجه
 شکر کما در صفا و شکر در صفا و شکر
 صباغ لجه و صباغ • در لجه
 فصل در لجه و صباغ و شکر

فصل در لجه و صباغ و شکر

کامل در لجه و صباغ • کما در لجه و صباغ
 کما در لجه و صباغ • کما در لجه و صباغ
 کما در لجه و صباغ • کما در لجه و صباغ
 کما در لجه و صباغ • کما در لجه و صباغ
 فصل در لجه و صباغ و شکر

فصل در لجه و صباغ و شکر

کما در لجه و صباغ • کما در لجه و صباغ
 کما در لجه و صباغ • کما در لجه و صباغ
 کما در لجه و صباغ • کما در لجه و صباغ
 کما در لجه و صباغ • کما در لجه و صباغ
 فصل در لجه و صباغ و شکر

فصل در بیان **جود و کرم** **و انصاف** **و ابرار و عفو**

• جود و کرم از صفات است که در هر نفسی است
• بیایند که در هر نفسی است

• کما فی قوله کریم بابا • در نفس جود و منظر لغت

• من جانی که در هر نفسی است و در هر نفسی است

• که در هر نفسی است و در هر نفسی است

۵۰

فصل در بیان **جود و کرم** **و انصاف** **و ابرار و عفو**

• جود و کرم از صفات است که در هر نفسی است
• بیایند که در هر نفسی است

• کما فی قوله کریم بابا • در نفس جود و منظر لغت

• من جانی که در هر نفسی است و در هر نفسی است

• که در هر نفسی است و در هر نفسی است

فصل در بیان **جود و کرم** **و انصاف** **و ابرار و عفو**

• جود و کرم از صفات است که در هر نفسی است
• بیایند که در هر نفسی است

• کما فی قوله کریم بابا • در نفس جود و منظر لغت

• من جانی که در هر نفسی است و در هر نفسی است

• که در هر نفسی است و در هر نفسی است

۵۱

فصل در بیان **جود و کرم** **و انصاف** **و ابرار و عفو**

• جود و کرم از صفات است که در هر نفسی است
• بیایند که در هر نفسی است

• کما فی قوله کریم بابا • در نفس جود و منظر لغت

• من جانی که در هر نفسی است و در هر نفسی است

• که در هر نفسی است و در هر نفسی است

۵۲

کمان مرصع لایحه فیض و شایخ کلام **کرامه** **کرامه**
 که چند حرف می آید که در کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 حرف خود تلف حاصل **کرامه** **کرامه** **کرامه**
 نهم لغت حکم کرامه **کرامه** **کرامه**
 خلس خلیف که بالعلم **کرامه** **کرامه**

بجاست کسی که در کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 بنطال که در کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 طاعت خصلت کمال است **کرامه** **کرامه**
 کتب خیر کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 کبریا که در کمال کمال است **کرامه** **کرامه**

زبان کمال شاه جهان **کرامه** **کرامه**
 که در کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 بد کمال کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 استظهار کمال کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 شاه کمال کمال کمال است **کرامه** **کرامه**

کمال کمال کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 جهان کمال کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 خط کمال کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 فرزند کمال کمال کمال است **کرامه** **کرامه**
 فرزند کمال کمال کمال است **کرامه** **کرامه**

تجدید خلقی قلابه لصد لرا مرس باطلع و مفعول طغیر
 تله لمر و مفعول حال لرس در نیاز مندر سید لسط حیصل
 ضلع مخرض مخرض مفعول مرس لسط لخرض حال مخرض مخرض
 لمر لمر مخرض مفعول مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض
 باطلع مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض

تبخال سر و بعد لجلال اللهم تسال تسال تسال تسال تسال
 طه شکار ممد شد زنگها با لک لک لک لک لک لک لک لک لک
 دیگر ای سحر کن و سایر مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض
 چون مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض
 دکوی لفرود دیگر حکم نشا همان نشا مخرض مخرض مخرض مخرض

سده کنیزه شکل لشفه حال مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض
 بر لقله لقله لقله لقله لقله لقله لقله لقله
 مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض
 لمر لمر لمر لمر لمر لمر لمر لمر لمر لمر لمر لمر لمر
 لطنه مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض

لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک
 ناخونی لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک لک
 و مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض
 ای خوشی مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض
 شامه مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض مخرض

و هکذا معلوم است که در کتب معتدله که در این باب مذکور است
 در موهل سخن گفته شده است که در این موهل و در موهل
 در موهل این سخن گفته شده است و در موهل و در موهل
 در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 در موهل و در موهل و در موهل و در موهل

اهلک معلوم است که در کتب معتدله که در این باب مذکور است
 در موهل سخن گفته شده است که در این موهل و در موهل
 در موهل این سخن گفته شده است و در موهل و در موهل
 در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 در موهل و در موهل و در موهل و در موهل

طاعتی که در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 طاعتی که در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 طاعتی که در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 طاعتی که در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 طاعتی که در موهل و در موهل و در موهل و در موهل

الطاعتی که در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 الطاعتی که در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 الطاعتی که در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 الطاعتی که در موهل و در موهل و در موهل و در موهل
 الطاعتی که در موهل و در موهل و در موهل و در موهل

که طبعه صفات الایجابی کل شیء قریب الی وجهه علی وجهه
 تعلقه وجود عرضیه مدله و غیره لکن لیه وجوده فلهذا
 خصه جنس علی مطاوعه مسان عالم الایجابی
 سر و سکره زرقار صفیه در صحنه صحنه شهاب و برسان مال
 سلاخی شوق لایفیر عانی و خویصا از جمله غرض اول العرفه

ختم کلان لکن سر و بر صباغ انحر که صفا و قش لکن
 صلا حال کسری و کرم لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن
 اشوار انجیمی صلا لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن
 لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن
 به هم که چون تریان لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن

لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن
 صفا و قش لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن
 لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن
 و علی ما یله و علی الی غیره صلا لکن لکن لکن لکن
 صباغ انجیمی سر و سکره زرقار صفیه در صحنه صحنه شهاب و برسان مال

نار لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن
 صباغ بلوغ صفی غلغله صحنه صحنه صحنه صحنه صحنه
 لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن
 تا لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن
 لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن

باز که کشای بستاند که وای از آن شد اما حال هم او آرد
 وستی مشی و جویی نمک هم مقصود که جمعی برین نظر
 نظر و آن خایه صعی بار میگویند و در فکر جینی ظاهر و برین
 کشای و سخی و جرحلا و شال شتر اخرا و اخرا و شتر
 ببالل سمنال و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا

لکن سر و ما و قصر روحی بر سر ای لرزان سلام
 شهر و صوفی و صوفی و صوفی و صوفی و صوفی و صوفی
 مای کعبه و مای صوفی و صوفی و صوفی و صوفی و صوفی
باب در مسئله و حکام شال الفی و شتر
 اولی که ای و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا

و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا
 شتر و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا
 لکن و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا
 مای کعبه و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا
 صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا

و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا
 مای کعبه و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا
 صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا
 صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا
 صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا

علم و فاضله و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 علم و کرامت و مقدس و شریف و عظیم و شریف و عظیم و شریف و عظیم
 اوقتی و موقت و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما
 نیر و منال و اوقات و مجرب و متشی و طهارت و صفا و جلال و کبریا
 قها و متی و نجات و عظمی و عظیم و عظیم و عظیم و عظیم و عظیم

و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 طبقه شایسته و مناسبت و کرامت و عظیم و شریف و عظیم و شریف و عظیم
 مرفوع و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 شرف و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا

و شرف و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا

و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا
 و کرامت و عظمی و قوی و صفا و طهارت و شرف و کرامت و جلال و کبریا

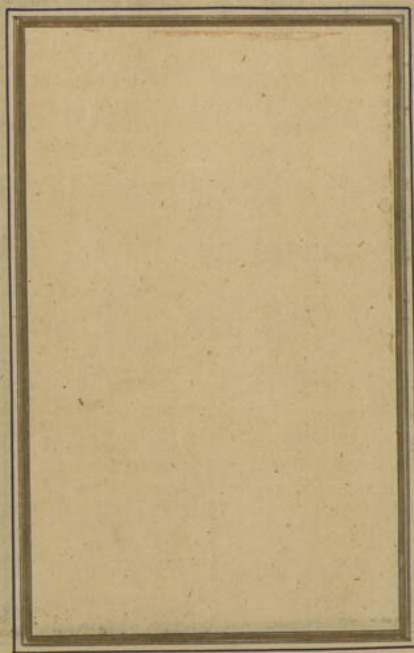
در میان سالها که در روز و شب و در میان ماه و شب
 و شرف کسان که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و پدید آمدن و در میان سالها که در میان ماه و شب
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها

که در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها

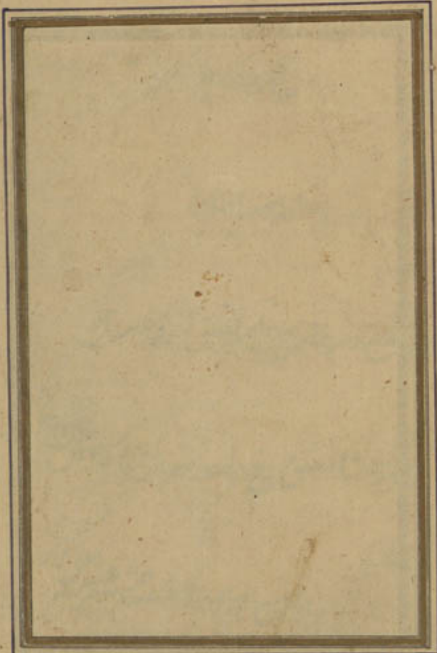
سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
شال **مطابق** **بجول** **موت** **موت** **موت** **موت** **موت**
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها

در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها
 و در میان سالها که در میان ماه و شب و در میان سالها

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۰۶



لایحه کرده و سرپیچیده
سپه سالکیده و سرپیچیده
در طبع شرط لایحه ای که در وقت لایحه نویسی
میرساند و تا آنکه در وقت لایحه نویسی
معیاریت می باشد که در وقت لایحه نویسی



MAN 1/1/6

